

قهوه خانه مؤمن فقیر و یاران اکثر اوقات با ایشان صحبت میداشت تا در سنه ۱۰۷۹ عازم سفر آخرت شد و جان یاران خصوصاً فقیر را در آتش مفارقت بسوخت .

باسم عباس

بسکه یادش هست در جان خراب دیده دل هر جانب خود آفتاب
از دل بال مرادست که یکجانبش عین شرد و یکجانبش سین که آفتاب اشاره
بآنهاست

میرزا اسماعیل - از جانب پدر خلف سید عبدالکریم است و از سادات
نجیب بود و از جانب والده همشیره زاده علامی شیخ بهاءالدین محمد والده اوست
جوان آدمی صالح بود در اوایل بمقتضای سن پاره شوخی میکرد اما ترك آنها کرده بخدمت
علامی آقا حسین درسی شروع کرده تحصیل **اصغر** علوم نموده در اواخر شوق
تصوف بخاطرش راه یافته دست ارادت بنیل میرزا ملك صوفی تویسرکانی زده مدتی
در سلك مریدان او بود تا در سنه ۱۰۷۵ فوت شد این معنیات از اوست .

باسم ادهم

تا بماند بکویت افتاده پای دل را شکست دل داده
پای دل را که لام است هر گاه لفظ دل داده بشکند لامش مکسور خواهد شد
و دل داده حاصل شود و از دالم مراد است هر گاه دلش ده شود ادهم است .

باسم قطب

خمار عیش روز جمعه طفل شود پیشین شنبه بی نهایت
شین شنبه که پی شود پنبه است که ازان قطن مراد است چون نهایت آن با
باشد قطب است

آخوند ملامسیحای فسائی - احوال ایشان در فرقه علما نقلی شد .

باسم عرب

از دل صدای ناله زاری شنوده بود بایک دو حلقه از سر زلفش گشوده بود
مراد از سر زلف عقربست چون علامت تقویمی عقرب زاست و یک دو حلقه
صداست چه الف که دو صفر داشته باشد صد است هر گاه صد از عقرب ساقط شود
عرب ماند

باسم شکری

صبح عیشم دگر از مشرق امید دمید در کفم زلف نگار بست رخس چون خورشید

کفم فم است که زلف دوتا درو باشد که دال است و قدم شود و قلم هم ممکنست اگر از زلف مراد لام باشد بهر تقدیر قدم باقلم لفظ نکا مبدل بری شود و رخس چون خورشید که شین است باشد مقصود بحصول می پیوندد .

باسم صالح

گرید همه شب تاروزازشوق رخت ایجان تا چشم ترا دیده برخود دل بیسامان از چشم صاد مراد است و برخود دل بیسامان اشاره بتکرار دل بیسامان است یکمرتبه از دل بال مراد است که بی سا باشد ال باقیماند و مرتبه دیگر دل حشاست بیسامان باشد یعنی شا نداشته باشد چه سامان شاست

میرزا ابراهیم - ولد قباد بیک قاجار است نهایت صلاح و کمال فلاح

دارد چنانچه مدتهاست که فقیر با آنجناب آشنائی دارد سر مونی خلاف شرع و عقل از ایشان بظهور نرسید تحصیل اکثر علوم نموده در مدسه والده شاه جمجاه شاه صفی سکنا داشته مدارش بکتابت احادیث و کتب علمیه میگذشت تا درین سال تدریس مشهد مقدس بار مفوض شده روانه آن مکان شریف شد

باسم عیسی

گرازغم و درد داری آزار یاد آر ز عشق با رخ یار
حروفی که در عشق با دارد عین و شین است چون هر یک بارخ یار باشند
عیسی است

باسم صادق

کشیدن کسی تواند کس کمانش ز عاشق روی دل با ابروانش
با ابروی عاشق که عین و شین است چه ابرونون است هر گاه مبدل بروی دل که
صداست شود صادقست .

باسم بهاء

بروی او تقوان سیر دید از بیمش ز زیر زلف رخ یار دیده شد نیمش
از زیر زلف باعتبار جیم یا لام میم مراد است بارخ یار که باشد می شود
که صهاست و دیده آن که صاد است مبدل شود بنیم آن که باست چه نیم
آن باست .

میرزا باقر - نواده قاضی زین العابدین تبریزی شرح او در فرقه علما قلمی شد

باسم ربیع

در سر کویت که باشد سجده گاه چرخ پیر سر گذارد مهر از هرسو بیسالی عبیر
عبیر ماده اسم است که مهر سر خود را که باعتبار خورشید و مهر خا و
میم است بیای عین ورا بگذارد نشان تقدیم را و تاخیر عین خواهد بود .

باسم عماد

عموم گرمی مهرش اثر کند دروی بجای خویش اگر داغ دل دمی ماند
گرمی مهر هر گاه بعموم اثر کند مومش اب و عما بحصول پیوندد و داغ
دل باعتبار کی يك است و الف است که بجای خویش باشد یعنی در میان دل باشد
دال شود

باسم روح

خوب باشد بیکدیگر گل و مل نکنی دل ز باده اول گل
نکنی تحلیل یافته و از کنی بی مراد است و از دل بال خواسته پس بی بال
بزن بدل شود و نال حاصل آید و از می راح مقصد است و اول گل باعتبار ورد
و اوست پس الف راح مبدل بواو شود . طریق دیگر از نکنی کسی مراد باشد بدین طریق
که نون نی کاف شود و کی باشد قلب شود يك است .

باسم میر

داری چو هوای دنک آلی میجو می صاف بیمثالی
می خود ظاهراست و از شراب صافی شراب بی درد شرابست مطلب است و مثال
آن سیراست اشاره بر آنست که شرابی را باشد ورا ماند چه سیرا طرفین لفظست
ظهیراء - ولد ملا مراد تفرشی احوالش در فرقه علما قلمی شد

باسم عادل

تا بر جانان شود محضر عشقت درست داغ جفارا چو مهر بر ورق دل گذار
دل را ورق اعتبار کرده و داغ را مهر و متضمن چهار تصرف شده که بکنایه
حاصل شود اول آنکه نقش داغ داع است ثانی آنکه مقلوب خواهد بود که عاد
شود ثالث آنکه بر روی ورق گذاشته میشود که دال است رابع آنکه آنچه از
ورق محل مهر است پوشیده میشود و از این اشاره دال دل ساقط شو.

باسم امان

در پای توافنادم و از خود رفتم توسرو روان گشتی و من آب روان

من را آب فرض کرده و سرو که الفاست هر گاه بکنار آب باشد سایه او هم در آب خواهد بود و من مان خواهد بود .

مولانا محمد صادق تویسرکانی - شرح حالات مشارالیه در فرقه علما قلمی شد .

باسم ادهم

نگاری که از خویش تنها نشیند مربع گه‌ی در دل ما نشیند
 گه که مربع باشد چهار گوشه خواهد بود ده میشود و در دل ما که ام است باشد
 ادهم میشود .

باسم علی

لب لعش بود در چشم حیران چو صاف باده از مینا ندایان
 مینا نمایان تحلیل یافته بدین طریق که از می نایمان ما حاصل اینکه لب لب لعل همچو
 صاف باده از می نایمان باشد لب لعل نایمان عل ماند و صاف باده که باعتبار می
 میم است از می نایمان یا ماند .

باسم قباد

گر روی مهی ترا در اندیشه بود بردار زباده آنچه در شیشه بود
 روی ماه باعتبار قمر قافست و های باده را اسقاط کرده با اشاره اینکه آنچه از
 شیشه در لفظ باده است هاست .
محمد خان بیک - از اکابر داغستانست و شرح احوال مشارالیه بتفصیل
 در فرقه ملازمان پادشاهی قلمی شد .

باسم عقیل

در صف عشق چه حاجت بمصافست مرا بشکند دل چوپر و بال گفافست مرا
 از چو پروبال برویال مرادست که دلشکسته شوند بر که علی است دلشکسته شود
 لام مکبور خواهد بود و علی شود و یال دلش اسقاط شود و یل تحصیل شود و
 علی یل بحصول پیوندد و کفاف قافست و مرا لفظ علی بل که مبدل بقاف شود
 عقیل است .

باسم دقیقی

رخ از لطف پنهان و سازی نهان هم دهان هیچ داری میان هیچ آن هم
 چو دار میان هیچ فی است دار که میان ندارد در ماند که فی است و چو آلت

تصحیف است . غرضکه های دهان قی شده و آن دهان هم بدستورمطلب حاصل است

باسم درکی

نقد جانرا صرف بی برگی کن و پیشی بجز هستی بی اول و آخر ز درویشی بجز هستی بی اول و آخریست است که کافست و شیب جود او است چنین شود که واو ازلفظ دروی کاف شود و درکی باشد .

ملا محمد باقر - ولد ملا عنایت برلشتی که از مجال اصفهانست پدرش مرد کدخدائی بود مدتی از محرران میرزا قاضی شیخ الاسلام بود چند سال قبل ازین فوت شد و مولانا محمد باقر مذکور پاره در اصفهان تحصیل نموده و خط نسخ را بسیار خوب می نوشت و در حل معما هم خیلی دست داشت چند سال قبل ازین روانه هندوستان شد دیگر ازو خبری نداریم .

باسم دانیال

دل مارا زخود برد این دلارام گرفت اندر دل دلداری آرام از دل مارا آرام مراد است که از عبارت این دلارام ساقط شده و این دل مانده که نیاست و از دلداری دال مراد است چه دال است که دلداری آنست ما حاصل که نیا که در میان دال باشد مطلب حاصل است .

باسم مسیح

ماه نو من تمام درهای بهشت مفتوح شده برویت ای خوب سرشت ماه نو من که نونست هر گاه تمام باشد مبدل بسی شود و مسی بحصول آید و از درهای بهشت هشت مراد است که حاست .

ملا فیض الله - شوشتری مرد فاضلی است در علم ریاضی و نجوم خیلی دست دارد .

باسم فتحعلیخان

رجحان گفت ر بوده از خاک مرا دستت مرا نخست چون روی کنم رای رجحان که از تحلیل ر بوده ظاهر است مدد شده بگفت و فتح خان حاصل شده و خاک عن که نونست مراد شده و علی حاصل آمده و علی رداست فرض کرده و فتح خان را از آستین و آستین ازلفظ روی کنم حاصل است .

میرزا محمد رضا - ولد میرزا حیدر قمشه شرح احوال مشارالیه در فرقه نجبا قلمی شد .

باسم کمال

سایه افکن هریکی سروی شود بر خاک ما بی نهایت تیراو در سینه صد چاک ما
ازین نهایت تیر باعتبار رقم عطارد که دالت دمرادست و سینه صد چاچارست
که دالت چه سینه صدر است و صدش که چاشود چار شود محصل اینکه داء دال مبدل
شده بکما و کمال بظهور رسیده .

باسم الغ

مینماید سرو پیش گل مدام وصف روی یار در گلزارها
سرو که الفاست پیش گل شده وال شده و مراد از وصف روی یار بمعل کنایه
گل است و در لفظ گلزار گل مبدل شده بهار هزار حاصل آمده که غین است .

باسم آدم

طایر تیر تو گردد صیدم بعد مرگم چو بود خاک مقام
کز خدنک تو مشبک بدنم در دل خاک نهانست چودام
مصرع رابع مشعر بر آنست که در و دام دل خاک نهان باشد در که بابست
دل خاصکش که نهان باشد الف مانند چه خاک مقلوب کاخ است و کاخ طرفین
لفظ است و دل خاک که الفاست از دام که نهان شود دم ماند .

باسم خلیل

ز ساقی آفتابی گشت جام می چورخ بنمود صراحی پر نمک شد از لب لعش چورخ بگشود
صراحی که پر نمک شود راح آن برخل مبدل شود و از لب لعل لام مراد است
صخیل شود و روی آن گشوده شده بمعنی اسقاط .

باسم معین

بجام ما مدام ای بخت بیدار شراب بیدد از دور فلک دار
از شراب مل مراد است و بیدد از عین است چه از عن است و دور فلک کلف است
محصل آنکه کف دار مل که ماه است مبدل شده بعین .

ملا محمد شریف - از آمل است حسب التقریر خودش قرابتی بطالبای آملی
دارد احوالش در فرقه علما قلمی شد .

باسم علی

گشت از آه من چو دیده نزار داغ دل از رخ تو مژگان دار
از داغ کی مراد است و از رخ تو تا مراد است که الی است محصل اینکه الف

الی مبدل شده بمرگان دار که عین است .

باسم کمال

تارخ همچو مهر را دیده دل بیدار ز گل گردیده
از دل بیدار لام مراد است و دل قلب است و دار خانه است هر گاه از گل لام
لام بگردد کمال شود .

باسم طالب

ز رهن طره آن عشوه پرداز چو دل میرفت از خود کردش آواز
طره که ره را بزند طا ماند و دل از بال که برود بل ماند و آواز کردش کنایه
از مقلوب شد بل است چه کسی را که آواز کنند بر میگردد .

ملا عبدالغفور یزدی - مرد آدمی درویش طبیعت مردم طینتی است گرم
تحصیل است و کمال ادراک و شهور در تحصیل علوم دارد و در مدرسه والده نواب
اشرف میباشد در حل و ترتیب معما نهایت ربط دارد و این معمیات ازوست .

باسم نامی

تاجان ببدن باشد خواهان وصالش من تاسوز بدل باشد فانوس خیالش من
لفظ تاسوز بادل باشد ای ماند چه تالی است و لفظ من فانوس خیال باشد
برگرد شمع خواهد گشت و نامی خواهد شد .

باسم مانی

ز تاب رخش دیده ام خیره گردید از آن آفتاب مرا منخسف دید
از من است که مافش الف شود و مرا گردیده ارم است که منخسف شود ماهش که
راست اسقاط شود و ام ماند که یاست .

ملا محمد نصیر بروجردی - طالب علم صالحیت حسب الامر پادشاه
در گنجه مدرس است و این معما ازوست

باسم اسماعیل

دل ما جام و مهر او شراب است که ماه نو تمام از آفتاب است
دل ما ام است و مهر که سیز است در میان آن باشد و اسم شود و عین ماه نوش
که نوشت تمام شود و لام شود

درویش یوسف - از ولایت لارست و احوال او بتفصیل در فرقه علما
قلمی شد .

باسم واسع

مايل چودلم بود بهر ناكسى وكس كردم داغش كه پاك سازم ز هوس
از حد چو گذشت داغ دل همچون شمع دل سوخت كه مقصود همین باشد و بس
از داغ كسى مراد است و دل كه شرد يك است و از يك واحد مراد است
از حد كه گذشت و اماند همچو شمع سمع است كه دلش اسقاط شده .

باسم شاهى

تا نويسد خرج و دخل اصفهان شهر يارى را قلمدان درميان
شهر يارى مشعر بر آنست كه راى شهر مبدل بيا شده و شهى شده و قلم الفاست
درميان آن كه باشد شاهى باشد

ملارشدى رستمدرارى - احوالش در فرقه شعرا قلمى شد .

باسم ربيع

خوش آنروزی كه با ما بيدلان بخت آشنا گردد رقيب ماشود فانى و از دلبر جدا گردد
رقيب كه فانى گردد باقى نخواهد بود و باين اشاره قى از رقيب ساقط شده
و رب مانده و بر كه از دلبر تحصيل شده على است كه دلش اسقاط شده و عى گشته
بع شده .

باسم فضلى

دل كز غمت آشفته دماغى دارد بسا داغ تو از لاله فراغى دارد
چون هست دل ما ز جفا آشفته هر جا نگرى نشان داغى دارد
از دل ما حا مراد است و از جفاى آشفته فجا و در مصراع رابع اشاره شده كه
هريك از حروف حاصله نقطه دارد بر حا كه نقطه فزوده شود همت هشتم شود كه
فاست و بر فا كه نقطه بگذارند هشتم هشتم شود كه ضا دا است و بر جيم نقطه سى
شود كه لام است و بر الف نقطه ده است كه ياست

پير سلیمان هفشوئى - از ولايت اصفهانست مرد كدخدای درویش

طبیعت است توفیق یافته جهت تحصیل علم بمدرسه والده ساکن شده مدتی در
خدمت آخوند نصیرا تحصیل مینمود و اعتقاد عظیمی بآخوند نصیرا داشت این معما
ازوست .

باسم صدر

چون صبا زلف از جمال روی یارم دور کرد بر کنار لب دو خال هندویم رنجور کرد

زلف که جیم است از عبارت جمال روی یار که دور شود مال روی یار ماند که صدامت چه روی یار که یاست ده است و مال ده صدامت چه عددی را که در نفس خود ضرب کنند حاصل آنرا مال گویند و برکنار لب که یاست و دواست هرگاه دو نقطه وضع شود دودویست شود که راست .

میرزا رحیم - والد خواجه شعیب احوال مشارالیه در فقره ملازمان پادشاهی

قلمی شد

باسم مختار

بخت اگر یاری کند روزی به بینم روی او در وصالش آرزورا شنبه و آدینه نیست روی بخت بروز مبدل شده که میم است باعتبار علامت تقویم که میم نشان یوم است و محنت حاصل آید و آرزو که در مصراع اخیر است شنبه و آدینه که نداشته باشد از ماند چه را نشان شنبه و او نشان آدینه است .

عالیجاه عباس قلیخان حاکم هرات

باسم شاه عباس

بسکه میباید بدور شاه دین بر خود زمان سال میسازد ز سلخ ماه امید جهان طفل دریا گشته تاشاگرد جوش همتش ابرهارادیده دل درشش جهت گوهر نشان رای ابرها دیده شده که عین است و قلب که شود اه عبا باشد و در لفظ شش که باشد و جهتش که شبن دوم است گوهر نشان شده نقطه اش ساقط شده و مطلب حاصل است

باسم مهدی

از می امروز نمیکردم یاد همدی واسطه بیواسطه شد واسطه می همد شده و مهدی شده و واسطه اش که میم است رفته و

مهدی شده

باسم عبدی

ز باغ ملاقات یاران برآ که خواری بود میوه نورش میا در نظرها که هربسی وجود عزیزی بود گر نبیند ککش زی لفظ عزیزی بود شده و واوش با اشاره نبیند ککش ساقط شده

باسم بهلول

هر که چون مشرق بساط سینه صافی چیده است مهر برخاک رهش بیبا و سر گردیده است

خاک ره باعتبار سبیل لام است و مهر یسر بهرست و گر که لوست پای
آن شده .

اغورلوخان - حاکم گنجه و احوالش در تحت امر او نوشته شده

باسم شیدا

اگرچه شعله‌ام خاموش شد لیکن اثر دارد چو آتش دل اگر آسوده شد درد دگر دارد
چو آتش دل شیاست که الفش اسقاط شده و از در دا مراد است

ملك شجاع - از ملکان سیستانست و احوالش در تحت ملازمان پادشاه

نوشته شد

باسم محمود

مرا شیوه غیر از محبت نبود فلک را بود چون مجاز آزمود
از آزمود چون مع شده و محمود حاصل شده

ملا ناظم هروی باسب شاه عباس

آسمان از سوز آهم نیست خالی از خطر شعلها پیچیده بر خورشید و ماهش سر بر سر
ها بر خورشید شعله پیچیده و شاه عل شدد و ماهش که لام است سر بر سر شود
و مطلب حاصل آید و سر رأس است که سرش با باشد .

باسم عباسقلیخان

چون گشت خیال او در دیده دل پیدا برخاست دل صافم در گوشه خویش از جا
بیکبار از دل صاف با اراده شده و مرتبه دیگر از دل صاف قل در گوشه
خویش که لام است زسیاست باشد و از که عن است جای آن باشد

باسم بابر

زود زدلدار گزینم کنار دیر شود گردل او دوستدار
دل دیر که در میان دوست درآمد دوست شود که راست و دیر در شود که
باب است .

مولانا محمد سعید - خلف آخرند علامی مولانا محمد صالح مازندرانی

احوال مشارالیه در تحت علما قلمی شد .

باسم عاشق

میگشاید هر صباح ای مهر برج دلیری چشم بر رخسارت از شوق آفتاب خاوری
چشم عین و رخسار از الفاست و تاب خاوری اخیر است چنین شود که در

لفظ شو قاف اخیر باشد

باسم سهراب

بسکه بیما هر زمان می جای دیگر میخورد شرمگین میگردد آنمه چون بما برمیخورد
ماه شهرست شرمگین که شود عرق خواهد ریخت و از آن اسقاط نقاط
شده و ما آب است

باسم هادی

تامه روی تو گمانگون از شراب احمرست چهره خورشید هر ساعت برنگ دیگر است
از خورشید شمس مرادست که چهره اش هر ساعت برنگی شود یکبار چهره اش
روی خورشید شود خمس شود که هاست و بار دیگر روی آفتاب شود که الفاست
وامس شود که دی از آن مراد است .

باسم خلیل

در نظر آید جمالش صفحه قرآن مرا مینماید خال و خطش بارقم یکسان مرا
الف خال را بدل ساخته بمرا که لی است با اشاره خطش بارقم یکسان
چه الفاست که بارقم خودش يك شکل دارد برخلاف حروف دیگر که بارقم خودشان
مخالفتند

مولانا عباس ناسخ تخلص

باسم داراب

عیب میخواران ز زاهد کم شنو می کش از میخانه کین می بی بدست
می از لفظ میخانه که کشیده شود خانه ماند که از آن دار مرادست و از شراب
که شر اسقاط شود آب ماند

باسم ربیع

تا در ریاض عشق تو منزل گرفته ایم چون مرغ ماتمیم که بیدل نموده ایم
چون مرغ مرع است که میم آن باعتبار ماتمیم ساقط شده راع مانده که
بیدل شود ربیع حاصل آید

باسم صادق

باجامه حریص قناعت چسان کند بکصد لباس دارد و خواهد صدی دیگر
يك که الفاست هر گاه صد لباس آن شود صاد بحصول پیوندد و از صد
دیگر قاف مرادست

ملا محمد حسین - خلف دیگر علامی مولانا محمد صالح مازندرانی واحوال
مشارالیه در فرقه علما نوشته شد

باسم مرید

دایم از حسن نوای رشک قمر هست ماه چارده زیر وزیر
از ماه را مرادست که زبرش چهارده شود که چهل است و میم است و زبرش
که الفاست چهارده شود که باو دال است .

باسم ویس

دل من غیور است امشب زیاده وزان شیر مرگرم آتش فتاده
واو ظاهر است و لفظ شیر سر با آتش ساقط شده و باوسین مانده است
آقا هادی رنگرز - از کدخدا زادگان صنف صباخ است دردمند
درویشی است در کمال خاموشی و آرام دوال قبل ازین شوق معما بهمرسانید الحال
معمارا بدقت و مشکل میگوید چنانچه حل معمای او خیلی فکر میخواهد

باسم صدر وصفی

آینه ز عکس آن شکر لب از باده صاف شد لبالب
باده صاف اشاره بصاد صاف است چه صاد دیده است و دیده ده دارد و لبالب
بابست که درست

باسم ملانی

با آنکه سبک و حتر از طبع روانست بی باده بر باده کشان ابر گراست
ابر گراست مخالفش مفهوم است یعنی ارزان نیست مطلب آنست که ار از لفظ
ابر مبدل شود بنی و نبی شود .

باسم توکل

ای بت پیمان گسل - نغمه سرای فغان از تو بود متصل - دل چو زبان کسان
دل که متصل شود این شکل خواهد بود دل و از زبان لفظ کسان لسان مرادست
مطلبش این است که لسان کسان مبدل شده به تودل و توکل شده

ملا محمد شریف - از ورثه سفادران من اعمال اصفهانست واحوال او در فرقه
شعرا قلمی شد

باسم حیدر

خواهد از من حساب اگر رنجه نمکنم از حساب دل شاید

از نیکم کم مرادست چه نون لفظ نم بکاف مضموم مبدل شده و از کم شما مقصد است و از حساب شمار مرادست و از دل حشا محصل آنکه شما که در لفظ شمار است مبدل شده بدل که حشاست و حشار حاصل آمده و شاید مشعر بر آنست که شا - به ید مبدل شود

باسم غریب

نیست هیچ از مفلسی افغان مرا درد در دل باد بی پایان مرا
هریک از درد و در دل و بساد بی پایان شده درد که الم است بی پایان شود ال
ماند و در که فی است بی پایان شود فا ماند و الف حاصل آید که هزار است و غین است
و از دل بال مرادست که بی پایان شود با ماند و از باد ریح مقصد است که پایانش که
حاصل باشد و ریب حاصل آید محصل آنکه غین باریب شود .
مولانا محمد باقر - او هم ورنه سفا درانی است و احوالش در فرقه شعرا
قلمی شد .

باسم جمال

طمع آن جمال خواهد کرد دل خود آخر جدال خواهد کرد
دل خود آخر - یعنی دل آخرش دل شود و لام که قلب شود مال است پس
دل دمال خواهد بود و جدال اشاره بآنست که دال دمال جیم شود و جمال
حاصل نماید

باسم علا

تادل بستم بمهر آن سیمین خد از خان و خط و زلف و رخ و عارض و قد
از هر حرفی گشاده بینم هر دم بر قلب دلم ککمین ترکان بیحد
از دل قلب مرادست و از قلب قلب لام و از ککمین ترکان عین اراده شده
چه ترك هزار رامین میگوید و غین هزار است هر گاه کاف ککمین را کاف تشبیه فرض
ککیم ککمین بمعنی همچو غین است که عین است و بر لام که باشد و بیحد باشد
علاست .

خواجه خلیل حلی با اسم اویس

رهمی خواهی که از غمهای عالم و ارمی چون سبو پرمیکنی در پای سروی کی نهی
چون سبوسبوست و خالی بودن لازم دارد و از گونه کردن را که ویس شود و بر پای
سرو که الفاست چون باشد اویس است

محمد مذهب باسّم جلیل

ای گشته ز جور چرخ پامال ستم وز گردش روزگار باغم همدم
خواهی که خلاص یابی از محنت و غم دلداری مرا بین جبین از پی هم
لفظ دل که خانه مرا باشد دلیل شود چه مرا لی است و چون تکرار یافته
یعنی جبین جبین و محصل آنده جبین را دلیل جبین بین .

ملاحسین گیلانی باسّم صنوبر

دی رفت بهمام بتی از خانه میخواست کند کاکل مشکین شاه
از روی صفا گفت چو باحماسی در حمام است شانه گفتا نه
روی صفا صادق است و شانه که تشدید است چون در حمام نباشد و حمام باشد
که کبوتر است و کبوتر نوبر است چه کاف کاف تشبیه است .

ملاعلی اصغر - قهپایه ایست و احوالش در فرقه علما قلمی شد

باسّم کمال

گرمی هنگامه در دی ندارم حیف حیف ملک و مال هست امامی ندارم حیف حیف
ملک و مال که باهم باشد ملکمال خواهد بود و می که مل است چون نباشد
کمال ماند .

میرزا امین نصرآبادی - احوالش در فرقه نجیب قلمی شد .

باسّم ایاز

گر بود اقبال دی یاورم سروقدت را بکنار آورم
سرو الف و کنار باز است چه کاف کاف تشبیه است .

باسّم سیدالغ بیگ

جانا بر سیده ستم باز نگر بر حال گرفتار الم باز نگر
دل‌های شکفته فارغست از هر قید دل بیسروپا شد چو زغم باز نگر
دل و لفظ زغم و نگر بیسروپا شده ، دل بیسروپا شود لام ماند که سی است
و بی پا شود دال ماند که از آن دال لفظی ماند و سیدال شود و زغم - بیسروپا شود
غین ماند و نگر بیسروپا شود نون مبدل به بی شود و را ساقط شود .

باسّم فانی

عاشقان را پناهی ای دلداری آفتابی و ماهی ای دلداری
اف تنابی فاسد و ماهم نون است و ای دل که شود یاست .

کمینہ محمد طاہر نصر آبادی - باسم ملا

مباش آشفته از گردون گردان گرشکیائی غم بیوجه و داغ دل بود امروز و فردائی
از غم بیوجه میم و از داغ دل يك مراد است چه کسی داغ است هر گاه میم
و الف امروز و فردا اعتبار شود در میانہ سی خواهد بود کہ لام است .

باسم ملك

شد زمین آینه پر جوهر از شمشیر تو دام ماهی گیر شد روی فلك از تیرنو
از دام ماهی گیر دامن مراد است چه ماهی نون است و تیر سهم است هر گاه روی
فلك بدامن سهم کہ میم است مبدل شود مطلب حاصل است .

باسم ایاز

بیسرو بی پائی از ایام بینی عنقریب کسی بروی حرف دندان میگذارم ای حبیب
در لفظ ایام حرفی کہ بیسرو یا کہ شود بی، ماند میم است و میم ایام مبدل شده
بزا چه عنقریب کہ بی نی شود عقب ماند کہ باعتبار علامت تقویم زاست و در مصرع
ثانی اسقاط تشدید شده .

باسم خواجه

میگذارد خویشتن راشد چو بزم افروز شمع عیش بیحد جهل بیحد دان چو خاطر گشت جمع
خاطر کہ جمع شود خواطر است طا و را مبدل شده بجیم و ها باین طریق کہ عیش
بیحد کہ باعتبار طرب طرست جهل بیحد شود کہ جه است .

باسم شاه

بی سامان چون زلف کہ سرکش باشد از چهره او چومو بر آتش باشد
از سامان شا مراد است و از زلف جیم حشاست کہ چون بی شا شود چون
زلف کہ حاست باقیماند مفاد عبارت اینست کہ حشا حا نداشته باشد و در مصرع
ثانی ها تحصیل شده از لفظ چهره چه در لفظ چهره آن حرفی کہ شبیه است بموی
آتش دیده، هاست .

باسم علی

شہاز محمدی چو پرواز گرفت عالم دیگر حیات از آغاز گرفت
ارسال بشارت چو بار فرمودند عیسی دلها دادو دگر باز گرفت
عیسی دلهای خود را داده و باز گرفته افاده آن میکنند کہ دلهای مسیح را کہ
سی است و لام است بجای یا وسین گرفته و علی شده .

باسم زکریا

مکش ای زاهد از پای سکش زنهارجاده مکرر ماه برخاک سک آنکری افتاده
از ماه را اراده شده و مکرر برخاک سک کوی افتاده یکبار برخاک سک
که کافست افتاده و نقش را که زاست برکاف حاصل شود که زکاست و بار دیگر ماه
برخاک سک سکوی که یاست افتاده وریا شده .

باسم علیخان

تم کی ازغم آن مهر انور میشود خالی تهی ازجامه چون گردد مکرر میشود خالی
ازتهی خالی مرادست هرگاه جامه خالی ازشود که عناست عنخالین حاصل
شود و یکبار خالی شود خالی بلی مبدل شود و بار دیگر لی بغا بدل گردد .

باسم میر

مائیم بفکر تو و سودای تهی مائیم براه طلب و پای تهی
آزرا که بود می خیالات درسر ازعکس رخت پر شده مینای تهی

ازعکس رخ مراد مقلوب شدن رخاست و از مینای تهی میم ویا اراده
شده چه تهی شدن شعر براسقاط حروف مابین الطرفین است محصل اینکه بر
مقلوب رخ که خاست باعتبار زیادتی در عدد مبدل شده بمی که از مینای تهی حاصل
شد و میر شده .

باسم شیخ

ای باده کشان نیست شمارا چرخبر چون گفته زاهد بشما کرد اثر
شما ماده اسم است و گفته زاهد که در کمال خشکی و سردی است چون
بلفظ شما اثر سکند آب شما که ماست مبدل به یخ خواهد شد و شیخ یخ بسته
بعرصه میآید

دفعه ثانی — که قائل مشخص نیست و آن مشتملست

بر سه حرف

حرف اول — در ذکر تواریخ

(تاریخ جلوس شاه طهماسب)

طهماسب شاه عادل - گزهرت الهی جا بعد شاه غازی - بر تخت زر گرفتنی



شاه طهماسب اول

تاریخ سلطنت شد - جای پدرگرفتی
(۹۳۰)

جای پدرگرفتی - کردی جهاز مسخر

ایضاً

بنده شاه ولایت طهماسب
(۹۳۰)

نقش نگین است و نیز تاریخ است بشرطی که طهماسب را بعنوان رسم الخط بنویسند .

تاریخ توبه کردن شاه طهماسب

سوگند داد و توبه خیل سپاه دین را
سراهر است این منکر مباش این را

سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل
تاریخ توبه کردن شد (توبه نصوحا)
(۹۶۳)

تاریخ تولد شاه عباس ماضی

که بگلزار جهان گشت مقیم
چون رقم کرد همی طبع سلیم
هاتفی (پادشه هفت اقلیم)
(۹۷۸)

نو نهال چمن پادشهی
سال مولود وی از دست قضا
ناگهان از پی تاریخش گفت

تاریخ جلوس شاه عباس ماضی

چون جلوس آن شه همایون گاه
سایه افکند بر عبادالله
هاتفی بانك زد که ظل الله
(۹۹۴)

صکرد بر مسند شهنشاهی
بود چون سایه خدای جهان
سال تاریخ دل طلب میکرد

ایضاً تاریخ جلوس

تاریخ جلوس او از عقل چو پرسیدم خرم شد و خندان گفت (عباس بهادرخان)
(۹۹۶)

تاریخ جلوس شاه صفی

شخصی (ظل حق) یافته
(۱۰۳۸)

دیگری گفته

تاج اقبالش بسر بنهاد و گفت
پادشاه پادشاهان میشود
(۱۰۳۸)

تاریخ جلوس پادشاه جمجاه شاه عباس ثانی

جد و پدر تراست سال تاریخ
ظلاله و ظل حق و ظل معبود
(۹۹۴) (۱۰۳۸) (۱۰۵۲)

تاریخ تولد سلطان محمد ابراهیم - پادشاه روم که الحال پادشاه

روم است .

نور در گلدی محمد صلب ابراهیم خان
(۱۰۰۵)

تاریخ چهار باغ اصفهان

عجب چار باغیست عشرت فزائی
گرش ثانی خلد گویند شاید
چو تاریخ آن دل طلب کرد گفتم
نهالش بکام دل شه بر آید
(۱۰۰۵)

تاریخ فوت سلطان سنجر

جهاندار سنجر که در باغ ملک
سر افراز بودی بکردار سرو
چو از مرو بودی و آنجا نماند
بجز سال تاریخش از (شاه مرو)
(۵۵۲)

تاریخ فوت میرزا شاهرخ

شاهرخ شاه قدر قدرت اسلام پناه
آنکه دریشه شاهی زده سر پنجه چو شیر
زد بفر دوس برین خیمه بندی الحجه و گفت
ماند تاریخ زما در همه عالم شمشیر
(۸۵۰)

تاریخ فوت شاه شجاع

حیف از شاه شجاع
(۷۸۶)

تاریخ فوت شاه منصور پادشاه شیراز

شهریار عصر منصور آنکه او
در زمین ملک تخم داد گشت

ملك هشت از دار دنیا و برفت لاجرم تاریخ او شد (ملك هشت)

(۷۹۵)

تاریخ فوت خواجه رشید وزیر سلطان غازان

رشید ملك و دین چون رحیل کرد بگفت دبیر دهر باهل جهان که (طالب ثراه)

(۷۱۸)

چون بفرموده عبداللطیف پسرش پادشاه مغفور الغ میرزارا عباس نامی بقتل
آورد شخصی در آنباب گفته .

الغ بیک بحر علوم و حکم که دین نبی را ازو بود پشت
چو عباس کشتش بتیغ جفا بود سال (تاریخ عباس کشت)

(۸۵۳)

چون سرعت مکافات عبداللطیف را ایمان نداده در همان سال بتیغ بابا حسین
نامی کشته شد شخصی در آنباب گفته .

عبداللطیف شاه جهان آنکه هیچ نوع کس را نبود زهره که گوید باو درشت
گر مردمان ز قاتل و تاریخ قتل او پرسند از تو گوی که (بابا حسین کشت)

(۸۵۴)

تاریخ فوت خواجه سلمان ساوجی

هفصد و هفتاد و سه از هجرت سید چورفت کنج باد آورد یعنی خواجه سلمان شد بخاک

بار دیگر گرفتم خواهی کنی تاریخ او جوی تاریخ وفاتش از (گریبانهاست چاک)

(۷۷۳)

تاریخ فوت قواما مستوفی الممالک

دریغا ز مستوفی نیکرای که جز نام نیکش بعالم نماند

بتاریخ فوتش چنین گفت دل قواما چو شد نام نیکش بماند

(۱۰۲۹)

تاریخ فوت قاضی حاجی - که از طایفه مشهور بقاضیان بوده .

سفر چون کرد قاضی حاجی آن پیرفرشته فر مقیم باغ رضوان گشت و از غم شاد و خرم شد
چو تاریخ وفات او ز پیر عقل پرسیدم بصدآه و فغان گفتا یکی از (قاضیان) کم شد

(۹۶۱)

تاریخ فوت شیخ سعدی

همای روح پاک شیخ سعدی
 چوپر سیدم ز فوت او خرد گفتم
 بسوی قصر جنت کشت رقاص
 ز خاصان بود ازان تاریخ شد (خاص)
 (۶۹۱)

تاریخ فوت امیر خسرو دهلوی

شد (عَدِيمُ الْمَثَلِ) يك تاريخ او
 دیگری شد (طوطی شکر مقال)
 (۷۲۵) (۷۲۵)

تاریخ فوت خواجه حافظ شیرازی

چو در خاک مصلی گشت پنهان
 بجز تاریخش از خاک مصلی
 (۷۹۱)

تاریخ فوت خواجه عصمت

تاریخ وفات خواجه عصمت
 هر کس که شنید گفت (تمت)
 (۸۴۰)

تاریخ فوت انوری

بیمثل (۵۸۲)

تاریخ فوت خاقانی

بیمثال (۵۸۳)

لطیف نامی - حوضی جهت خیرات ساخته شخصی این تاریخرا در آن

باب گفته

از (حوض لطیف) آب بردار

(۹۴۰)

ابن حسینخان فیروزچنگ - در جام حوض خیراتی ساخته بود شخصی

این تاریخرا گفته .

دم آبی بخور بیاد حسین

(۱۰۱۰)

و دیگری تصرف کرده بجای دم جام گفته (جام آبی بخور بیاد حسین)

(۱۰۱۰)

قاضی مرو - در مجلس سلطان حسین میرزا بی اختیار گوزیده شخصی از

ظرفا (گوز قاضی) را تاریخ یافته

(۹۴۴)

حرف دوم درالغازی که قائل معلوم نیست

گوشواری داشتم از لعل و مروارید و در
قیمتش کردند صرافان ز روی معرفت
بستد از من صیرفی و بیست دینارم بداد
گرمحاسب زاده مرسوم دیوان میخوری

میرزا امین - خالوزاده فقیر
ای که در علم عدد چون تونیده روزگار
سفته شد زالماس فکر کمترین یعنی امین
وزن در چون ربع مجموعت لیکن در حساب
ربع یکمقال و ثمن ثلث وزن لؤلؤ است
پس چو ربع و سدس یکمقال و نصف نصف سدس

شخصی این لغز را جهت غنچه گل سرخ گفته و پنج برک سبز که محیط غنچه
شده نشبیه کرده که بعد از ملاحظه ظاهر شده که خوب گفته ،

چپست آن طرفه ماه خرگاهی
پنج پر زیر چتر خود دارد
آن بکلی دیگرش که میخواهد
نیمه ماهیش بجانب موش

که زند خیمه هر سحر گاهی
دو بماتند موش و دو ماهی
نیمه موش و نیمه ماهی
نیمه موش جانب ماهی

ایضاً

جمع ما را طعنه قلت مزن
ما و مثل ما و نصف ما و ربع

چون در مصرع ثانی اشاره کرده که ما اهلیم ماده اهلست و اهل سی و ششست
وضعف آن هفتاد و دو است و نصف آن و ربع آن بیست و هفت است و مراد از تو
یکشخص است داخل شود بیست و هشت شود و بیست و هشت و هفتاد و دو صد است .

ایضاً

ای خداوندی که پیش آفتاب رای تو
پنج حرف عاریت بر من حریفان بسته اند

پرتو خورشید تابانست مانند دخان
گرچه دور از من بود هر يك زمین تا آسمان

ثالث و رابع بود مانده وی بیگمان
جمله را مانند حرف پنجمین آن بدان
گر تو میخواهی زاعداد حروف اونشان

اول آن نصف مجموعت و ثانی ربع وی
بازضم کن ثانی و ثالث و رابع در حساب
بی نشان را از نشان بکن پس آنگاهش دوساز

باسم تود سیاه

صد پاره تنش ولی ز یکپایه نگون
همچون دل عاشقان فرو ریزد خون

آن چیست که روز مینماید شبگون
چون دست باو نهی ز اندازه فزون

باسم چراغ

مارسبمین حلقه کرده مرغ زرین در دهان
حوض اگر بی آب کرد مرغ در ماند بجان

يك مدور حوض دیدم آب روشن در میان
مارگشته قوت مرغ و مرغ گشته قوت مار

ایضاً

عدد استخوان آدمی ۲۴۸ است چنانچه یکی از اطبا بطریق تعمیه گفته
می برون آید از آنجا که برون می آید - و مطلب از آن رحم است که ۲۴۸ است
و عدد دندان سی و دو است چنانچه شخصی گفته . زلب آمد برون اعداد دندان

این لغز مشخص نیست چه چیز است

نزد عاقل فلک مثال بود
عمر او در جهان دوسال بود
با زر و سیمش اتصال بود
گاه در قلعه جبال بود

چیت آن لمبتی که صورت او
چار سردارد و سه پا و دودست
زر و سیم است قوت او دایم
گاه در عرصه رزان باشد

.
مثل او در جهان محال بود

در شب تیره مینماید رو
هر که بگشاید این معمارا

این لغز هم مشخص نیست که چه چیز است

زین پنج حرف گشته این اسم تمام
معلوم کسی نشد که این نام چه نام

اسم بت من من دوکاف و یکمیم و دولام
از خطه مصر گیر تا خطه شام

باسم پیاز

واندران قلعه قلعه دیگر
گاه بینی چو لاله احمر
کز گریبان او برارد سر
منعمان را انیس راه سفر

چیت آن طرفه قلعه بیدر
گاه باشد مثال بیضه سفید
گاه بینی زمردین علمی
مفلسان را مصاحب شب و روز

هر که بگشاید این معماری قطره آب آیدش بنظر

حرف سوم - در معنیات که قائل مشخص نیست

باسم ادھم

کشیده تنک چنان نقش آن دهن پرکار که دور دایره در مرکزش گرفته قرار
دور دایره - دال دال و هاست و چون در مرکز دایره که یاست و از آن ام
مرادست در آید مطلب حاصل است .

باسم خیام

چیزی نماند در ره دین شیخ سادها جز دامن ردا که کند صاف باده را
چون شیخ بیچیز شود خا ماند چه چیزشینی است و دامن ردا الف است و
از باده می مرادست و هر گاه مورا از دامن صاف کنند صاف می که میم است
بزیر الف خواهد بود و دردی که یاست بر بالای الف

باسم قلمزید

بنویس رقم که احتراق زحل است در ساعت چارده بروز شنبه
حل این معما موقوف بمعرفت تقویم است چه قل نشانه احتراق زحلست
و میم علامت بوم و زان نشان روز شنبه و علامت چارده یداست .

باسم رکنی

زشت صاف تو هر لحظه گرچه عاشق حیران ز سینه تیر کشد افکنی دگر زپی آن
حرف زاسینه تیر کشد و افکنی هم سینه تیر کشد از تیر دال مرادست
چه تیر عطار است و رقم آن که دال است و سینه تحلیل یافته باین طریق که
سی ونه تیر یعنی سی دال که لام است مبدل بنه شود و دانه حاصل آید زان
دانه کشد را شود و افکنی سینه تیر کشد درین مرتبه از تیر بحسب تشبیه الف
خواست هر گاه نه سی باشد لام ساقط شود و اف ماند هر گاه افکنی اف نداشته
باشد کنی ماند .

باسم غیاث

تصحیف قطر دایره گردد قرین اوج گر شور بامصحف جوزا شود قرین
نسبت قطر بمحیط ثلث است و سبع ثلث و عدد دایره دویست و بیست است